



شهرش کا علمدان از مطالعات فرنگی
پربال بلخ موم اسالی

غزلی برای غزل بانو

غزل بانو روح فرهنگ ایران است، از کرانه مهر می آید، با گردونه ای زیبا، برازنده و آراسته که یادآور رنگین کمان است... از جاده آب و آفتاب و آینه می گذرد تا پهنه تاریخ ایران زمین را در جست و جوی زیبایی درنوردد، و گاهی در گوشه ای، پیراهنی از هزار پیراهن خویش را بر بالای هنرمندی زیبایی آفرین بپوشاند.

نویسنده **غزل بانو** سیر تغزل را در گستره تاریخ ایران با شوری عاشقانه و زبانی رنگین و شعرگونه که خود نوعی تغزل است، با برداشت و دریافتی ویژه بر کاغذ می آورد تا پنجره ای بگشاید به «باغ بسیار درخت» تغزل در ادب فارسی. اما تغزل را تنها در شعر نمی جوید، آن را در آثار خداوندان نثر پارسی چون بیهقی، نظامی عروضی و شهاب الدین نسوی زیدری نیز می بیند، و باز به جلوه های دیگر هنر ایرانی روی می آورد؛ **غزل بانو** روح تغزل را در معماری کاخ استخر می یابد و در موسیقی گیهانی آن شرکت می جوید، یا اینکه

به دیدار «روگونه» شاهدخت پریچهره اشکانی می رود که زیبایی اش از پس هیجده سده سر برمی آورد تا در نمایشنامه ای به قلم پیر کورنی، بعدی جهانی و جاودانه بباید. او حتی با آوردن **غزل بانو** از کرانه مهر و با توصیف پوشاک و گردونه و اسبان او، که یادآور هیئت مهر و آناهیتا است، نشان می دهد که به تغزل در کهن ترین سروده های ایرانیان (اوستا) نیز توجه داشته است. هر چند که جای کلام زیبا و گاهی غزل گونه گاتاها، که حتی پس از هزاران سال از پشت حجاب واژگان ترجمه نیز رخ می نماید، تا حدی خالی است.

احتشامی، سیر تغزل را در تاریخ ایران و در نزد خداوندان سخن چون رودکی، فردوسی، ابوالفضل بیهقی، سنایی غزنوی، فخرالدین اسعد گرگانی، نظامی گنجوی، نظامی عروضی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، سعدی، شهاب الدین نسوی زیدری، خواجوی کرمانی، حافظ، بابافغانی، صائب تبریزی، صفای اصفهانی و نیما یوشیج پی می گیرد،



● غزل بانو، بانوی هزار پیراهن ادب فارسی

● خسرو احتشامی هونه گانی

● انتشارات نقش مانا، چاپ اول، ۱۳۸۰



این نگرش مهرورزانه باشوری میهنی درآمیخته است. از این رو، فرهنگ ایرانی فرهنگی است «که می توانست چکیده تاریخ و تمدنی باشد که مثل صدای عشق در گنبد آسمان بپیچد و هرگز نمیرد.» (ص ۳۲) و نیسفون شهری بود که دریاچه های نورانی هنر بر کوجه هایش گشوده می شد و «هنر و معماری و نقاشی در این پهنه عصر آلود سر بر آسمان می سود.» (ص ۱۵) مگر نه این است که حتی در بشکوه ترین عصر تمدن اسلامی، هنر ایران از جایگاه والای خویش قلبها را تسخیر کرده بود، چونان که ابونواس «با اندیشه و خیال ایرانی در غزل عرب سبکی نو پدید آورد، شیوه ای که تفکر قوم ایرانی را در پشت الفاظ عربی نهان کرده بود.» (ص ۲۶) با اینهمه شعر پارسی بدان زیبایی و پرمایگی که جهان می شناسد، در دوران اسلامی ظهور کرد و داوری درباره ادب پیش از اسلام که آثاری اندک و پراکنده از آن بر جای مانده بس دشوار است. بنابراین نویسنده غزل بانو نیز بررسی تغزل را

و هنر این بزرگان را زیر عنوانهایی که خود نشان بر خورد عاشقانه اوست با سخن پارسی، بر می رسد:
عنوانهایی چون هلن شرق، از مهتابی اردشیر، بافندگان اندیشه روشن در دیار خدایان، مثل الحان باربدی، هومری عطرآگین، در باغچه گل سرخ و...

در ادب این دوره وجهه همت خود قرار می دهد. او از خیل خداوندان سخن پارسی کسانی را برمیگزیند که سخنشان از جوهره شعر سرشار است و به نوآوری و شیوه های بکر در تغزل دست یازیده اند. غزل بانو بر سینه صاحبان قریحه ای که صرفاً استاد فن بیان اند دست رد می زند، و در عوض تشریف تغزل را بر بالای نویسندگانی می پوشد که توانسته اند نثر را تا آسمان شعر برکشند. ابوالفضل بیهقی، نظامی عروضی سمرقندی و شهاب الدین نسوی زیدری از زمره این نویسندگانند. نویسنده غزل بانو از آنان نمونه هایی می آورد؛ از بیهقی گزارشهایی کوتاه می آورد تا نشان دهد که «تأثیر زبان تغزلی بیهقی در غزل سرایان بزرگ ادب... همتراز رودکی و فردوسی است.» (ص ۶۸) «پیری سخت بشکوه دراز بالای و موی سفید چون کافور، در آعه سپید پوشیدی و مرغزی و اسبی بلند برنشستی، بناگوشی و بریند و پاردم ساخت آهن و سیم کوفت. سخت پاکیزه و جناغی ادم سپید و غاشیه رکابدارش در بغل گرفتی.» (همان)

از نظامی عروضی وصف زیبایی ایاز را نمونه می آورد: «به زلف ایاز نگرست، عنبری دید بر روی ماه غلطان، سنبلی دید بر چهره آفتاب بیجان، حلقه حلقه چون زره، بندبند چون زنجیر...» (ص ۹۸) و سرانجام از شهاب الدین زیدری سوگنامه او را بر مرگ جلال الدین منکبرنی نقل می کند که داستانی است پر آب چشم، و به گفته نویسنده غزل بانو، پهلو به بهترین و ظریف ترین مرثیه های ادب پارسی می زند: «... آفتاب بود، جهان تاریک را روشن کرد، پس در غروب محبوب شد. نه، سحاب بود که در خشکسال فتنه زمین را سیراب گردانید، پس بساط درنوردید. شمع مجلس سلطنت بود، برافروخت. پس بسوخت...» (ص ۱۲۷)

نویسنده غزل بانو که خود شاعر است و نثرش تراویده طبعی لطیف، بر آن است که اثر خویش را به زیبایی آثار بیهقی، و نظامی عروضی و شهاب الدین زیدری پردازد و هم بدین سبب بوده که برای پرداختن اثری که وجهه پژوهشی دارد، نثری دلنشین و تغزلی چونان نثر استادان کهن برگزیده است. چند نمونه از غزل بانو می آوریم:

۱ بانوی هزار پیراهن احساس غریبی داشت. در شفافیت سیال این واژه ها فوران عرفانی نو را می دید، در عدسی اهورایی هر آیه ای آینده ای رنگین از تغزل خداوندی پر می کشید... (ص ۲۱)

۲ در نیم شبی مبارک غم دوست از دل و جان شاعر طرب دنیاوی را می زداید، غمی که به همه جهان می آزد، چرا که صافی شادمانی های بیکرانه را در پیاله دارد. آسمان به چهره عاشقی عرق کرده مانند است و افق به دامنی از مرواریدهای مکنون... (ص ۷۱)

۳ وقتی سخن به اینجا کشید، ایزد بانوی غزل تحمل را از دست داد، به میانه دایره خلوت پرید، بی اختیار به چرخش درآمد و سپیدترین پیراهن عاشقانه را که به احرام شکوفه ها می ماند در حلقه ارادت این مرید و مراد افکند... (ص ۱۰۹)

۴ مثل آبگینه ای بود که خرمی گل سرخ را در آغوش کشیده است. بوی گلاب می داد، موج طراوت از سرپایش می چکید. آن قدر لطیف و شفاف بود که می ترسید با بوسه نسیمی در هم شکند. وقتی به خود نگاه می کرد می پنداشت که شولایی از غزل اصفهان پوشیده است. از هر گونه ها بوی پریراز می شنید. پیراهنش موج پریراز می زد. مثل شکر صبح آبدیده بود. (ص ۱۵۵-۱۵۴)

در غزل بانو قله های جاویدان ادب پارسی، آنان که صاحبان ذوق سلیم و هنرشایان راستین، عاشقانه سرشار آستانشان نهاده اند، برگزیده شده اند. اینان هرگز چهره در حساب زمان نهفته اند و همواره برافراشته و سرفراز در افق ادب ایران جهان درخشیده اند. توصیف نویسنده غزل بانو از هر یک از اینها نیز نشان گزینشی دوباره است. فردوسی، رودکی، سعدی، خواجه مولوی و سرانجام نیما یوشیج در جایگاهی والا قرار گرفته اند. از این میان از روزگار قاجار و شعر بازگشت، جز اصفای اصفهان کسی را سزاوار نام بردن ندانسته است. چرا که «عشق قاجار چهره بی هویتی آندیشه است. شاعران دروغین تر از آنند که می پندارند، و ممدوحان بی ریشه تر آنند که در مدح مطرح اند.» (۱۷۴)

به هر حال، غزل بانو سبکی و روشی دیگر دارد و در کشور ما که شعر ظرف همه احساس و عواطف و عقلانیت ایرانی بوده، نوشتن با شور شاعرانه بازگشتی است به میراث گذشته و هم از این روست که غزل بانو را جویری دیگر باید دید.

اشاره به چند نکته ضروری به نظر می رسد:

۱. در غزل بانو، به زیبایی اوستا (به ویژه گائاهها) کمتر توجه شده است. نویسنده به آن کتاب نظر داشته و به آن مراجعه کرده است؛

غزل بانو از «کرانه مهر» آمده و هیئت مهر و آناهیتا را دارد، و در آنجا که می نویسد: «شباب الود به سوی اربه دوید، تا به کدامین مرز و بوم روی آورده، کجا، به کدامین سرزمین رود.» (ص ۱۱۱) توجهش به اوستاست و اقتباس این جمله ها به عیان دیده می شود: «به کدام مرز و بوم روی آورم؟ به کجا؟» (واژه پناه جویم.) (اوستاج، ص ۵۴) با این حال چنانکه بسته به کتاب مقدس ایرانیان باستان است، به آن پرداخته نشده است.

دلکش دارد.
۳. در مهری مآثرات اشتباهاتی دیده می شود؛ برای نمونه منبع شماره ۱ چنین می نویسد: «جلیل دوستخواه، اوستا، جلد سوم...» که درست نیست، زیرا خواننده می پندارد که جلیل دوستخواه نویسنده اوستاست. حال آنکه ایشان مترجم و پژوهشگر آن کتاب اند (یا چنانکه خود دوستخواه نوشته کتاب گزارش (ترجمه) پژوهش است)، چنین اشتباهات را در «زند و هومن یسن» و کارنامه اردشیر بابکان نیز روی داده است. روش نوشتن چنین القاء می کند که آن دو اثر از یک صنف صادق هدایت است.
۴. بسا کسانی که به مطالب کتاب ملاحظاتی باشند (مانند هر کتاب دیگر) اما انکار این کرد که آنچه نویسنده کرده حاصل جست و جوی دیرپا و عمیق در ادب فارسی است، به راستی که پرداختن به مدعی بررسی تغزل در ادبیات هریته و بسیار پرهامانه نیست، مستثابیه ای کلان می خواهد که جز با پژوهش بلند مدت در زوایای جوانین شاهان و آثار نویسندگان اعصار متعدد حاصل نشود. با اینهمه برداشتن نویسنده برداشتی تخصصی است. چه بسا کسانی تغزل را به چند تنی که مورد

۲. اثر پژوهشی - وصفی است. نویسنده برای اعتبار بخشیدن به گفته های خود به ۱۱۸ اثر، ۱۷۹ بار مراجعه کرده است. با این حال، جنبه توصیفی آن و زبانی که تنها برای وصف برگزیده شده، جنبه پژوهشی کتاب را کم رنگ ساخته است. خواننده هنگامی که آخرین صفحه کتاب را می خواند و آن را می بندد، از وجه پژوهشی کتاب چیزی در دستانش نمی ماند، اما ناگزیر مدتی تالو نثر پر آب و رنگ آن در ذهنش نقش می بندد. کار تحقیقی نثری آرام تر و جافتاده تر می خواهد، اما کتاب در هر صورت جنبه توصیفی قوی و نثری

عنایت او بوده اند، محدود ندانند و یا نثر زیدری و نظامی عروضی را در حدی که نویسنده می پندارد، زیبا و تغزلی نبینند، یا مثلاً برخی از شاعران چون وحشی بافقی یا بیدل دهلوی را شایسته در آمدن به حلقه خداوندان تغزل بدانند، یا اینکه جای بهار و پروین اعتصامی و نوپردازانی چون اخوان، شاملو، سپهری و فروغ را در کتاب خالی ببینند. چنین به نظر می رسد که نویسنده غزل بانو برای محدود کردن دامنه پژوهش خویش سنجه ای ویژه برگزیده است.